

Islamic Knowledge and Insight

Pathology of the Performance of the Three Caliphs in the Early Conquests and the Reaction of Imam 'Alī (AS) toward Them

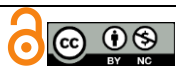
1. Seyed Naser Musavi*: Assistant Professor, Department of History, Faculty of History, University of Religions and Sects, Qom, Iran. (Email: sn.musavi@urd.ac.ir)

2. Abdollah Yadegari: PhD student, Department of Shia History, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

Abstract

Conquests refer to the opening of non-Islamic lands with the purpose of spreading Islam beyond the Arabian Peninsula, which began in 634 CE during the caliphate of the first caliph and continued until the period of the 'Uthmānid rule. By "early conquests," the study refers to the conquests during the era of the first three Islamic caliphs. Islam is known as a religion of justice, equality, compassion, and kindness—not as a religion of killing, looting, racial superiority, ethnic or tribal prejudice, and other such matters that were among the damages of the early conquests. This is while true Islam stemmed from the words of Imam 'Alī (AS); therefore, analyzing the shortcomings of the three caliphs' performance in the early conquests and Imam 'Alī's (AS) stance toward these conquests is significant for clarifying the authentic Islamic view of conquest. The present study, conducted using a descriptive-analytical method, seeks to answer questions such as: "What was the performance of the three caliphs in the early conquests and what was Imam 'Alī's (AS) position regarding them?" Imam 'Alī (AS) agreed with the principle of offensive *jihād* and the expansion of Islam around the phrase *lā ilāha illā Allāh, Muḥammad rasūl Allāh*; however, he did not accept the legitimacy of the caliphs' authority, rejected the actions undertaken by them, and, since he was practicing *taqiyya* (precautionary dissimulation) during that period, he could not openly express his explicit views. Ultimately, during his own caliphate, he was confronted with the fait accompli and, in order to implement true Islam and to reduce corruption, he had no choice but to administer the conquered territories.

Keywords: *Imam 'Alī (AS), early conquests, three caliphs, offensive jihād*



How to cite: Musavi, S. N., & Yadegari, A. (2025). Pathology of the Performance of the Three Caliphs in the Early Conquests and the Reaction of Imam 'Alī (AS) toward Them. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(4), 1-18.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 April 2025

Revise Date: 24 July 2025

Accept Date: 02 August 2025

Publish Date: 03 September 2025

معرفت و بصیرت اسلامی

آسیب‌شناسی عملکرد خلفای سه‌گانه در فتوحات اولیه و واکنش امام علی (ع) نسبت به آن‌ها

۱. سید ناصر موسوی*: استادیار، گروه تاریخ، دانشکده تاریخ، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. (پست الکترونیک: sn.musavi@urd.ac.ir)

۲. عبدالله یادگاری: دانشجوی دکتری، گروه تاریخ تشیع، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

چکیده

فتوحات به معنای گشودن سرزمین‌های غیراسلامی با هدف نشر اسلام در خارج از شبه جزیره عربی بود که از سال ۶۳۴ق در دوره خلیفه اول تا دوره عثمانی ادامه یافت و منظور از فتوحات اولیه، فتوح دوره سه خلیفه نخست اسلامی می‌باشد. دین اسلام مشهور به دین عدالت، برابری، عطف و رأفت است نه دین قتل، غارت، برتری نژادی، تعصب قومی و قبیله‌ای و مواردی از این دست که از آسیب‌های فتوحات اولیه بود. این درحالی بود که اسلام حقیقی از کلام امام علی (ع) سرچشمه می‌گرفت لذا آسیب‌شناسی عملکرد خلفای سه‌گانه در فتوحات اولیه و موضع امام علی (ع) نسبت به این فتوحات برای تبیین دیدگاه اسلام حقیقی نسبت به فتوحات حائز اهمیت است. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی صورت پذیرفته و به دنبال پاسخگویی به پرسش‌هایی از قبیل: «عملکرد خلفای سه‌گانه در فتوحات اولیه و موضع امام علی (ع) نسبت به این فتوحات چگونه می‌باشد؟» می‌باشد. امام (ع) با اصل جهاد ابتدایی و گسترش اسلام حول کلمه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» موافق بودند ولی اصل حاکمیت خلفا را قبول نداشتند، اقدامات انجام شده توسط ایشان را مردود می‌دانستند و چون در آن برهه‌ی زمانی در حال تقیه بودند، نمی‌توانستند دیدگاه صریح خود را بیان نمایند. در نهایت در زمان خلافت‌شان در عمل انجام شده قرار گرفتند و برای پیاده کردن اسلام حقیقی و کاهش مفسده چاره‌ای جز اداره‌ی سرزمین‌های فتح شده نداشتند.

کلیدواژه‌گان: امام علی (ع)، فتوحات اولیه، خلفای سه‌گانه، جهاد ابتدایی

شیوه استناددهی: موسوی، سید ناصر، و یادگاری، عبدالله. (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی عملکرد خلفای سه‌گانه در فتوحات اولیه و واکنش امام علی (ع) نسبت به آن‌ها. معرفت و بصیرت اسلامی، ۳(۴)، ۱-۱۸.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۳ اردیبهشت ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۱ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۲ شهریور ۱۴۰۴

مقدمه

فتوحات اولیه یا فتوحات دوره خلفا به کشورگشایی‌های زمان خلافت سه خلیفه بعد از پیامبر (ص) اطلاق می‌شود. پس از رحلت پیامبر (ص)، در دوره‌ی خلافت ابوبکر، عمر و عثمان تأکید بسیاری بر کشورگشایی صورت گرفت و حوزه حکومت اسلامی تا عصر عثمان گسترش چشمگیری یافت اما این مسئله آسیب‌های اجتماعی مختلفی را برای مردم آن دوران چه از عرب و چه از ایرانیان در پی داشت. خلفای سه‌گانه با رهبری خود و با اهداف مختلفی این فتوحات را پی گرفتند و این در حالی بود که پیامبر (ص) در غدیر خم، علی بن ابی‌طالب (ع) را خلیفه و جانشین خود اعلام نموده بود و بسیاری از مسلمانان در آخرین حج خود و در محل برکته‌ی خم با امام علی (ع) بیعت کردند و علی القاعده رهبری جامعه‌ی اسلامی باید به ایشان واگذار می‌شد اما چنین نشد و در سقیفه‌ی بنی‌ساعده این مسئله به ترتیبی دیگر رقم خورد و ابوبکر بن ابی‌قحافه بدون در نظر گرفتن واقعه غدیر و پیمان با علی (ع)، به عنوان اولین خلیفه‌ی مسلمین انتخاب شد و پس از آن عمر بن خطاب جانشینش گشت و در جلسه‌ی شورای خلافت به عثمان بن عفان رسید و در مدت بیش از بیست و پنج سال علی (ع) از خلافت محروم ماند و جامعه‌ی اسلامی از هدایت‌های داهیان‌های ایشان محروم ماند و این مسئله سبب شد تا خلفا فتوحات را با نظر خود انجام دهند، نظری که با نظر اسلام حقیقی فاصله‌ی بسیاری داشت و آسیب‌های اجتماعی فراوانی را برای اعراب و ایرانیان به بار آورد، این آسیب‌ها و شیوه‌ای که برای رسیدن به مقصود خود کار می‌بردند با دیدگاه و منش امام علی (ع) بسیار فاصله داشت. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی صورت پذیرفته و به دنبال پاسخگویی به پرسش‌هایی از قبیل: «عملکرد خلفای سه‌گانه در فتوحات اولیه و واکنش امام علی (ع) نسبت به این فتوحات چگونه می‌باشد؟» می‌باشد. در مورد پیشینه‌ی پژوهش می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود و وجه اشتراک و افتراق آن‌ها را با پژوهش حاضر بیان نمود؛

۱) ادله موافقت امام علی (ع) با فتوحات اولیه

درباره‌ی موافقت صریح حضرت (ع) با فتوحات اولیه سه تئوری و دلیل بیان شده که گفته می‌شود هر کدام از این سه دلیل مکفی این بیان خواهد بود که حضرت صریحاً با فتوحات موافقت داشته‌اند. اما بیان این سه دلیل: ۱- مسئله‌ی حضور حسنین (ع) در فتوحات زمان خلفا نشان‌دهنده‌ی موافقت صریح حضرت با فتوحات است. اگر ایشان مخالف بودند هرگز اجازه حضور فرزندان خود را در این فتوحات نمی‌دادند. دلیل دیگری که می‌تواند حضور حسنین (ع) را در فتوحات اثبات نماید، شهربانو دختر پادشاه ایران است که سهم غنیمتی امام حسین (ع) بوده چراکه اعراب کسی را که در جنگ شرکت نمی‌نمود غنیمت نمی‌دادند و یا شرط خاصی وجود داشته که بیان می‌شود. با این نظر حضور حسنین (ع) اثبات می‌شود و در اثر حضور ایشان موافقت حضرت علی (ع) نسبت به فتوحات نیز اثبات می‌گردد. ۲- حضور صحابه‌ی امام علی (ع) در فتوحات بیان‌کننده‌ی این نظر است که با اجازه و رضایت مولایشان به این فتوحات رفته‌اند و این از طرف مولا بر آن‌ها تکلیف شده است پس حضورشان بیانگر موافقت حضرت با فتوحات است. ۳- سکوت حضرت علی (ع) نسبت به فتوحات و عدم سخن درباره‌ی آن‌ها و عدم ردع کاشف از موافقت با فتوحات است.

حضور حسنین (ع) در فتوحات زمان خلفا

برای رسیدن به نظر صحیح در این مورد نیاز به بررسی اسناد تاریخی و ادله‌ی عقلی است. ابتدا به بررسی اسناد تاریخی می‌پردازیم و سپس ادله‌ی عقلی در این زمینه را بیان می‌نماییم.

بررسی اسنادی که به صراحت بحث از حضور حسنین (ع) در فتوحات دارند

در این قسمت به پنج سند اشاره می‌گردد.

عُمَرُ بْنُ شُبَّهِ از علی بن محمد از علی بن مجاهد از حنش بن مالک تغلبی گوید: سعید سال سیام آهنگک غذا کرد و سوی گرگان و طبرستان رفت. عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و ابن زبیر و عبدالله بن عمرو بن عاص با وی بودند. در جایی دیگر از همین کتاب و با

همان راویان نقل کرده که گفته‌اند حنش بن مالک گوید: سعید بن عاص به سال سی‌ام از کوفه به منظور غذا آهنگ خراسان کرد. حذیفه بن یمان و کسانی از یاران پیامبر خدا (ص) با وی بودند، حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر نیز با وی بودند (Tabari, 1983). طبری در روایت اول اشاره به همراهان سعید در جنگ طبرستان دارد که خبری از حضور حسنین (ع) نیست اما در روایت دوم و اتفاقاً با همان سلسله سند و راویان درباره همراهان سعید نام حسنین (ع) را می‌برد! این چیزی است که فرضیه اضافه شدن نام حسنین (ع) در شمار همراهان را بعدها و در زمانی معاصر خود نویسندگان (بلاذری و طبری) را بیش از پیش تقویت می‌کند! از طرفی در آن زمان که سعید والی کوفه و عامر والی بصره آهنگ خراسان کرده‌اند اصولاً حسنین (ع) در کوفه یا بصره حضور نداشته‌اند و در منابع تاریخی نیز مثالی بر این مدعا یافت نمی‌شود.

در کتب مختلف به صراحت از شرکت نکردن این دو امام سخن گفته شده است: بنا بر نقل ابن اثیر، ابن خلدون، سید هاشم معروف الحسینی و هم‌چنین باقر شریف قرشی، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بعد از پیامبر (ص) در هیچ فتوحی شرکت نداشتند (Zamani, 2001).

آغاز فتوحات در سال ۱۵ هجری رخ داد. یعنی در زمانی که حسنین (ع) ۱۰ - ۱۱ ساله بودند (Tabari, 1983). مسلماً کودک ۱۰ - ۱۱ ساله نه نیروی جنگیدن دارد و نه توان جنایت کردن دارد و نه می‌تواند در زمره فرماندهان زبده‌ی نظامی باشد. گذشته از این که هیچ سند معتبر تاریخی وجود ندارد که نشان دهد ایشان در فتوحات حاضر بوده باشند، در نتیجه حضور آنان در این جنگ‌ها، سنداً منتفی است در خصوص شرکت حسنین (ع) در فتوحات زمان عثمان و یا شرکت در فتح آفریقا اخبار یاد شده بدون سند بوده و سند معتبری ندارند و علاوه بر آن مورخان متقدم هم‌چون بلاذری، یعقوبی، طبری، ابن اثم کوفی، ابن کثیر و یاقوت حموی نامی از حسنین (ع) در جهت حضور در فتوحات، نبرده‌اند از طرفی شبهه جعل این موارد

برای قداست بخشی به فتوحات توسط امویان صورت گرفته است به گونه‌ای که فرماندهان فتوحات زمان عثمان برای فتح گرگان، آفریقا، قسطنطنیه و روم؛ عبدالله ابن سعد بن ابی سرح و یزید بن معاویه و افراد اموی بودند که به دلیل دشمنی با اهل بیت (ع) در جهت این کار در دوره‌های بعدی تلاش می‌کردند (Hasan Begi & Mahdavi Fard, 1998; Ranjbar, 2003; Thaqafi, 1975).

فتح خراسان و گرگان (نواحی مرزی طبرستان)

در تاریخ طبری این گونه آمده است که حسنین (ع) در آن نبرد حاضر بودند (طبری، ۱۳۶۲: ۶۰۷/۲) اما علت ضعف سند این روایت این است که طبری خود هیچ‌گاه این روایت را تأیید نکرد. بلکه گفت عمر بن شبة از قول علی بن محمد (مجهول) و او نیز از قول علی بن مجاهد بن مسلم و او نیز از حنش بن مالک چنین نقل کرده‌اند. طبری پس از نقل این روایت، دوباره این روایت را در صفحه بعد آورده و دوباره اسامی حاضرین در این نبرد را بیان کرد اما نام حسنین (ع) را نیاورده است (Tabari, 1983) این نکته حائز اهمیت است که عمر بن شبة متوفای ۲۶۲ ق در سامرا جزو علمای مرتبط با بنی العباس بود (Dhahabi, 1955) و مهم‌تر این است که عمر بن شبة این روایت را از زبان علی بن مجاهد بن مسلم نقل کرده است اما علی بن مجاهد بن مسلم کیست؟ خطیب بغدادی می‌گوید: علی بن مجاهد بن مسلم از کسانی بود که روایت جعل می‌کردند! بزرگان اهل سنت او را دروغ‌گو می‌دانند و در بی‌اعتباری او شکی نیست (Khatib al-Baghdadi, 1996). راویان این روایت (که خود طبری هم ابداً این روایت را تأیید نکرد) جزء جعل‌کنندگان روایات، دروغ‌گویان و از درباریان بنی‌امیه و بنی‌العباس بودند. این نکته نیز فراموش نشود که بنی‌امیه و بنی‌عباس سعی می‌کردند با استفاده از علمای درباری و جعل روایت علیه امامان شیعه آنان را شریک در اعمال ضد دینی خود معرفی کنند.

اسنادی که در مورد ازدواج امام حسین(ع) با دختر یزدگرد سوم (شهربانو) است و برخی آن را دلیلی بر حضور ایشان در فتوحات می‌دانند:

سند ۱) شیخ صدوق(ره) درباره مادر حضرت سجاد(ع) این حدیث را آورده است که سهل بن قاسم نوشجانی می‌گوید: امام رضا(ع) در خراسان به من فرمود: بین ما و شما خویشاوندی هست. گفتیم: این خویشاوندی چیست؟ فرمود: هنگامی که عبدالله بن عامر بن کریر خراسان را فتح کرد دو دختر از دختران یزدگرد پادشاه ایران را پیدا کرد و آنان را نزد عثمان بن عفان فرستاد. عثمان بن عفان یکی از آن دو را به امام حسن(ع) و یکی را به امام حسین(ع) بخشید. این دو دختر پس از زایمان، وفات کردند. همسر امام حسین(ع) امام سجاد(ع) را به دنیا آورد. پس از درگذشت همسر امام حسین(ع)، یکی از کنیزان امام، امام سجاد(ع) را سرپرستی کرد (Shaykh Saduq, 1998b, 2001). بر اساس این روایت دختر یزدگرد، در زمان خلیفه سوم به مدینه برده شده نه در زمان خلیفه دوم. شیخ عباس قمی درباره این روایت می‌گوید: این حدیث مخالف آن حدیث‌هایی است که آوردن دختر یزدگرد را به زمان خلیفه دوم نسبت می‌دهند و آن حدیث‌ها شهر و اقوی است.

سند ۲) کلینی(ره) در هویت مادر امام سجاد(ع) این حدیث را ذکر کرده است: "چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند، دوشیزگان مدینه برای تماشای او سر می‌کشیدند و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت. خلیفه دوم به او نگریست، دختر رخسار خود را پوشید و گفت: "اف بیروج بادا هرمز" (وای، روزگار هرمز سیاه شود)! خلیفه دوم گفت: این دختر مرا ناسزا می‌گوید و بدو متوجه شد! امیرالمؤمنین(ع) به خلیفه دوم فرمود: تو این حق را نداری که به او آسیبی برسانی، به او اختیار ده که خودش مردی از مسلمانان را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن. خلیفه دوم به او اختیار داد. دختر آمد و دست خود را روی سر حسین(ع) گذاشت. علی(ع) به او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان شاه. حضرت فرمود: بلکه شهربانویه سپس به حسین(ع) فرمود: از این دختر بهترین شخص روی

زمین برای تو متولد می‌شود و علی بن حسین(ع) از او متولد گشت. آن حضرت را ابن‌الخیرتین (پسر دو برگزیده) می‌گفتند؛ زیرا برگزیده خدا از عرب «هاشم» بود و از عجم «فارس» (Kulayni, 1990) این روایت از نظر سند و متن مورد نقد تعدادی از محققین قرار گرفته است؛ مثلاً گفته شده است: در سند آن شخصی به نام "عمرو بن شمر" است که از نظر علماء علم رجال ضعیف بوده و قابل‌اعتماد نیست (Allamah Hilli, 2002).

سند ۳) در بحرانی که ایران به دست سپاه اسلام افتاد، دختر یزدگرد سوم «شهربانو» را اسیر کرده با اسیران دیگر وارد مدینه کردند، مردم دسته‌دسته برای تماشای دختر پادشاه عجم می‌آمدند. در این هنگام خلیفه دوم وارد مسجد شد. پرسید: دختر پادشاه عجم کدام است؟ شهربانو را نشان دادند. خلیفه دوم دست دراز کرد تا نقاب از روی او بردارد، او نگذاشت و به فارسی گفت: «روی خسرو سیاه باد، اگر نامه پیامبر(ص) را پاره نمی‌کرد امروز مرا اسیر نمی‌کردند تا مردم گروه‌گروه به تماشای من بیایند». خلیفه دوم بسیار ناراحت شد به حدی که دستور قتل او را داد و گفت: این زن عجمی مرا دشنام داد. علی(ع) فرمود: ای عمر! تو از زبان او آگاهی نداری او جد خود خسرو را نفرین کرد به تو حرفی نزد و فحشی نداد. در این موقع خلیفه دوم دستور داد منادی، مردم را مطلع کند تا مردم جمع شوند و او را خریداری کنند و گفت: «هر کس او را زیادتر خرید، مال اوست». علی(ع) فرمود: فروختن دختران پادشاهان جایز نیست باید آنان را به حال خود گذاشت، هر که را انتخاب کنند مخیر هستند، آنگاه به شهربانو فرمود: آیا می‌خواهی تو را شوهر بدهم؟ شهربانو جواب نداد، حضرت(ع) فرمود: «سکوت شهربانو دلیل بر رضایت اوست». سپس به او فرمود: «در میان این جمعیت هر که را می‌پسندی تو را برای او عقد می‌کنم.» شهربانو برخاست و در میان همه مردم، از پشت سر امام حسین(ع) را نشان داد و گفت: اگر اختیار با من است من این شخص را انتخاب نمودم. حضرت علی(ع) به حذیفه فرمود تا شهربانو را به خانه امام حسین(ع) ببرد، به این ترتیب او همسر حضرت سیدالشهدا(ع) شد (Mahallati, 1990).

علی شریعتی (Shariati, 1998) و مرتضی مطهری در صحت داستان تردید کرده‌اند. مرتضی مطهری چنین گفته است: «ولی گذشته از عدم انطباق مضمون این روایت با تاریخ، در سند این روایت دو نفر قرار دارند که این روایت را غیرقابل اعتماد می‌کند، یکی ابراهیم بن اسحاق احمري نهاوندی است که علماء رجال او را از نظر دینی متهم می‌دانند و روایات او را غیرقابل اعتماد می‌شمارند و دیگری عمر بن شمر است که او نیز کذاب و جعال خوانده شده است» (Motahhari, 2001). سید جعفر شهیدی به صورت کامل این قضیه را مورد بحث قرار داده و نظریات مختلف از جمله نظر شیخ صدوق و مرحوم قزوینی را بیان نموده و سپس این قضایا را رد کرده است و چنین می‌گوید: «مادر بودن شهربانو دختر یزدگرد برای امام چهارم، در باور عموم، چنان مسلم و بلکه بدیهی است که اگر کسی در پذیرفتن آن تردید کند، گویی اصلی ثابت و ضروری از ضروریات را منکر گشته است. در این جهان سزاوار لعن و در آن جهان جاودان در دوزخ خواهد بود. اما اگر پژوهشگری این شهرت دراز مدت را نادیده بگیرد و خوش‌یاوری یا اعتماد محض را کنار نهد و آنچه را محدثان و تاریخ نویسان قرن سوم نوشته‌اند، بی‌چون‌وچرا نپذیرد، بلکه به سروقت سندهای آنان رود و با روش علمی به تحقیق در آن سندها پردازد سپس مضمون آن سندها را با قرینه‌های خارجی به سنجد، برای او روشن خواهد شد که داستان شهربانو مصداقی درست از این مثل عربی است «رب مشهور لا أصل له» آری داستان شهربانو را نخست پندارها و افسانه‌ها پدید آورده، سپس واقعیت خارجی در پوشش خیال از دیده‌ها پنهان مانده است. آنگاه تذکره نویسان و مورخان بعد، بی‌هیچ جستجو گفته‌های پیشینیان را پذیرفته‌اند (Shahidi, 1986) ولی اصل ماجرا (ازدواج این بانو با امام حسین (ع)) شهرت به سزایی دارد و در کهن‌ترین متون تاریخی شیعه چون وقعه‌الصفین (Munqari, 1991)، تاریخ یعقوبی (Ya'qubi, 1996) و الارشاد شیخ مفید (مفید، ۱۳۷۲: ۱۳۷/۲) نقل شده است.

در این اسناد و روایات مشاهده می‌کنیم که نظرات مختلف و داستان‌های متفاوتی درباره‌ی ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو نقل شده است که مورد اتفاق دانشمندان نیست و بیانگر چند نظر است: ۱- شهربانو غنیمت جنگی سهم حسین بن علی (ع) به علت حضور در جنگ بوده است. ۲- شهربانو اسیر شده و در مدینه با ارشاد حضرت امیر (ع) حق انتخاب مولی خود را داشته و ایشان امام حسین (ع) را انتخاب کرده‌اند نه به این دلیل که ایشان در جنگ حضور داشته‌اند بلکه این غنائم از سهم بیت‌المال مسلمین بوده و سهم حسین (ع) شهربانو است. ۳- خلیفه دوم دفتری داشت که مربوط به سهم خواص به نسبت نزدیک بودن و خویشاوندی با رسول‌الله (ص) از غنائم جنگی می‌شد از جمله نام کسانی که در این دفتر ذکر شده نام حسنین (ع) است که از غنائم به صورت ویژه حتی بدون حضور در جنگ نیز می‌توانستند بهره ببرند و این حقوق معمولاً از خمس غنائم جنگ که سهم دولت بود و سایر درآمدهای عمومی مانند جزیه و... پرداخت می‌شد و به این ترتیب شهربانو طبق سهم خاص به حسین (ع) رسیده است (Ya'qubi, 1996). به این دلیل که نظرات و اسناد مختلفی در این باب وجود دارد و طبق قاعده‌ی «إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» اگر احتمال به جایی وارد شود استدلال باطل می‌شود، نمی‌توان به ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو به عنوان دلیل حضور حسنین (ع) در جنگ اشاره کرد.

بررسی ادله عقلی

نه تنها دلیل عقلی بر حضور حسنین (ع) در جنگ‌های همراه با خونریزی و... به دلیل عصمت نیست بلکه دلایل عقلی بر عدم حضور آن‌ها دلالت دارد همچون:

۱) حمله و تجاوزگری جایی در اسلام و سیره رسول‌الله (ص) و ائمه اطهار (ع) ندارد. مشخص است که خداوند هیچ گونه تجاوز به نام دین را برای گسترش اسلام نمی‌پذیرد همان‌طور که به پیامبر خود فرمان می‌دهد (ممتحنه: ۸، انفال: ۶۱)، حضرت علی (ع) نیز در کلامشان به این موضوع اذعان دارند (نهج البلاغه: نامه ۱۴) این در حالی است که اهداف اعراب از اقدام به فتوحات بر اساس نظر تاریخ‌نویسان و

مورخین به چهار دسته: اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و نظامی تقسیم می‌شد.

الف) اهداف اعتقادی

بی‌شک هدف تعداد زیادی از مهاجمان، بر پایه ایمان، شور مذهبی و با قصد جهاد و نشر اسلام بوده است. برخی از جنگاوران، به صورت داوطلبانه و با زبان روزه می‌جنگیدند (Baladhuri, 1996). حتی نقل شده اشخاصی مثل سلمان فارسی نیز در جنگ حضور داشته‌اند (صادقی اردستانی، ۱۳۹۰: ۳۰۰) و به این معنی است که حتی صحابه‌ی نزدیک پیامبر (ص) که از نظر اعتقادی مورد تأیید اکثر صحابه و امام علی (ع) بوده‌اند نیز به نیت جهاد در راه خدا در این جنگ‌ها شرکت نموده‌اند. البته ما به تبیین این نظر خواهیم پرداخت تا مشخص شود که صحابه‌ی پیامبر (ص) که از یاران نزدیک حضرت علی (ع) نیز محسوب می‌شدند با چه اعتقاد و مجوزی در این جنگ‌ها شرکت داشتند. از نقطه نظر دیگر نقطه شروع جنگ اعراب و ایران، قیام اعراب به اسلام گرویده بین‌النهرین تحت کنترل ساسانیان بود که می‌خواستند خود را از سلطه ساسانیان خارج کنند. سرکوب این قیام توسط ساسانیان باعث گسترده شدن نزاع و ورود تمامی توانایی نظامی مسلمانان شد. برخی نقش ایدئولوژی اسلامی را در انرژی بخشی به اعراب و همچنین ایرانیان شکست‌خورده متمایل پررنگ می‌دانند (Katouzian, 2009). از اهداف اعتقادی دیگر گسترش اسلام بود این مهم را می‌توان از نامه‌هایی که ابوبکر و عمر به سران عشایر فرستادند برداشت نمود (Tabari, 1983).

ب) اهداف اقتصادی

سختی معیشت اعراب در عربستان می‌توانست زمینه‌ساز این حمله‌ها باشد. برای عده‌ای کسب غنیمت، انگیزه اصلی بود. خلیفه دوم برای تشویق مسلمانان می‌گفت: حجاز جای ماندن شما نیست مگر آنکه آذوقه از جای دیگر بجوید که مردم حجاز جز به این وسیله نیرو نگیرند (Tabari, 1983). برای فراخواندن اعراب مسلمان به جنگ، این شعار تکرار می‌شد: «دست یافتن به یکی از دو نیکی، شهادت و فیض آخرت یا بهره این دنیایی» (Dinawari, 1985).

در "تاریخ اعراب" دکتر هیتی مورخ عرب و نیز استاد دانشگاه کلمبیا به‌نوبه‌ی خود بررسی‌های خود را در این دو جمله‌ی کوتاه خلاصه می‌کند که "هدف واقعی اعراب از حمله به ایران، دست‌کم در دوران دو خلیفه اول، غارت و غنیمت بود و نه براندازی شاهنشاهی ایران و بعد از آن نیز این هدف تبدیل به استقرار پایدار عرب در ایران برای بهره‌گیری مادی بود و مسئله مذهبی سهم پایین‌تری از اهمیت را در این مورد داشت (Hitti, 1937). هورانی و روت ون دورنمای کسب ثروت و زمین را یک انگیزه و اعتقادات مذهبی را نوع دیگری از انگیزه ذکر می‌کنند (Hourani & Ruthven, 2010). ریچارد فرای معتقد است که انگیزه اولیه حمله اعراب به عراق فتح و یا حکومت کردن نبوده بلکه کسب غنائم بوده است و انگیزه گسترش دین اسلام در مقاطع بعدی ظاهر می‌شود. چشم‌انداز کسب غنائم باعث شد که برخی از اعراب عراق و عربستان به مسلمانان پیوندند (Frye, 2000). به گفته دوکر و اسپیل وگل فرضیه دیگر این است که طبقه حاکم مکه می‌خواستند که شبکه تجاری خود را گسترش بدهند (Duiker & Spielvogel, 2016). برخی در تأیید این نظر اشاره به نطقی خالد بن ولید فرمانده لشکر ابوبکر در لشکرکشی به سواد عراق در جمع سپاهیان کرده‌اند که گفت: «آیا نمی‌نگرید چگونه غلات این سرزمین، چون کوه بر روی هم قرار گرفته است؟ به خدا سوگند اگر جهاد در راه خدا و دعوت مردم به سوی او بر ما واجب نبود و به چیزی جز تأمین معاش زندگی وظیفه نداشتیم، باز رأی درست این بود با مردم این سرزمین بجنگیم چرا که ما نسبت به آن اولی‌تر هستیم» (Hasan Begi & Mahdavi, 1994; Fard, 1998; Sharafi, 1994).

ج) اهداف سیاسی

وحدت داخلی‌ای که پس از رحلت پیامبر (ص) در دو واقعه سقیفه و ارتداد، خدشه‌دار شده بود، با این جنگ‌ها احیا می‌شد. زمانی که اعتراض‌ها به خلیفه سوم به اوج خود رسید، مشاوران و کارگزاران خود را خواست و نظر آنان را جویا شد. عبدالله بن عامر گفت: به آنان دستور جهاد بده تا بدین طریق مشغول بوده، کاری به کار تو

نداشته باشند. آنان را در جنگ‌های زیاد شرکت بده تا در برابر رام شوند و همه به خود پرداخته و اندیشه‌ای جز زخم پشت اسب‌هایشان و شپش پوستین‌های خود نداشته باشند (Waqidi, 1990, 2011). البته واضح است که سیاست عثمان برگرفته از سیاست حکومت خلفای قبل از خود بود همان‌گونه که یکی از شروط پذیرش خلافت در شورای شش نفره بعد از مرگ خلیفه دوم عمل به سنت و روش خلفای قبل بود که حضرت علی(ع) این شرط را نپذیرفت (Tabari, 1983).

د) اهداف نظامی

توماس نوبل معتقد است که از آن‌جایی که یورش و غارت در میان اعراب مرسوم بود، پس از اینکه اسلام خشونت را میان مسلمانان ممنوع کرده بود، اعراب به روزنه جدیدی برای بروز این خشونت سنتی نیاز داشتند و این دلیل نظامی‌گری آن‌ها است (Noble, 2008).

در جمع‌بندی اهداف حمله اعراب به ایران می‌توان بیان کرد تهدیداتی که توسط مخالفین اسلام همچون مرتدین، تهدیدات کشورهای همچون روم و ایران این نیاز را در اعراب به وجود می‌آورد که تشکیل سپاهی قدرتمند برای محافظت از حکومت و رسیدگی به مایحتاج جامعه‌ی اعراب واجب است. ایجاد چنین سپاهی نیاز به هزینه‌های هنگفتی داشت که حکومت وقت قادر به پرداخت این هزینه‌ها نبود. به همین دلیل بحث حمله به کشورهای دیگر و غنیمت گرفتن از ایشان و تأمین ثروت حکومت از این طریق و وعده‌ی غنیمت‌های جنگی به سربازان و روسای قبایل عرب که مشکل هزینه را درباره‌ی تشکیل سپاه از بین می‌برد. از طرف دیگر دستور جهاد ابتدایی که در دین اسلام به‌منظور گسترش دین اسلام حول کلمه‌ی «لا اله الا الله الا الله محمد رسول الله» و از بین بردن ظلم وجود داشت، دست‌آویز اعتقادی محکمی شد تا افراد بسیاری برای انجام فتوحات گرد هم بیایند و تشکیل سپاه بدهند. در نهایت بررسی ضعف نظامی کشورهای همسایه مثل ایران در زمان ساسانیان و غنی بودن این کشور از نظر ثروت، اعراب را بر آن داشت تا با استفاده از

انگیزه‌های اعتقادی این فرصت را غنیمت شمرده، دست به فتوحات بزنند و تمامی این موارد با سیره‌ی معصومین(ع) همخوانی نداشت. ۲) امام علی(ع) و فرزندان حکومت خلفا را نامشروع می‌دانستند(نهج البلاغه: خ ۳).

۳) به فرض محال شرکت این بزرگواران در فتوحات، جنایاتی که در بعضی تواریخ به ایشان نسبت داده‌اند (Baladhuri, 1988; Ibn Athir, 1966) صحیح نیست؛ چراکه پرورش‌یافتگان مکتب نبوی، علوی و فاطمی هرگز ظلم و تعدی را بر نمی‌تابند، اگر نه درخور امامت نیستند چون لازمه‌ی امامت، عصمت است.

۴) حضرت(ع) به دو فرزند خود اجازه شرکت در جنگ‌هایی همچون صفین، جمل و نهروان را مستقیماً نمی‌دادند و فقط در پشت جبهه نبرد، مسئول بودند و می‌فرمودند: «از طرف من جلوی جوان را بگیرد تا با مرگش پشت مرا نشکند که من از رفتن این دو (حسنین(ع)) به میدان نبرد دریغ دارم تا مبادا با مرگ آن دو نسل رسول خدا(ص) قطع شود» (Ibn Abi al-Hadid, 1817). از نظر عقلی وقتی حضرت اجازه حضور حسنین(ع) را در جنگ‌های خودشان نمی‌دادند، چگونه اجازه حضور در جنگ‌های خلفا را آن هم در بلاد دیگر داده‌اند.

حضور یاران و صحابه امام(ع) در فتوحات

خلفا بیشتر خشنود می‌شدند مردم، امام علی(ع) را به عنوان یکی از فرماندهان نظامی حکومت بشناسند تا به عنوان خلیفه و جانشین رسول الله(ص) که با بیانات رسول خدا(ص) با آنان احتجاج و استدلال می‌کند (Baladhuri, 1996). اصحاب حضرت چند گروه بودند: الف) کسانی که از زمان رسول الله(ص) با حضرت همراه بودن همچون سلمان فارسی (Waqidi, 2011)، ابوذر (Ibn Abi al-Hadid, 1817)، مقداد بن اسود کندی (Ibn Athir, 1868)، عمار بن یاسر (Baladhuri, 1988)، حذیفه بن الیمان (Ibn Athir, 1868) و... ب) کسانی که در اواخر حکومت عثمان به دلیل انزجار از عثمان و کارهای حکومتی‌اش به حضرت پیوستند همچون مالک بن حارث اشتر نخعی (Waqidi, 2011)، حجر بن عدی

کندی (Baladhuri, 1996)، عدی بن حاتم، هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص المرقال (Baladhuri, 1988)، صعصعه بن صوحان، زید بن صوحان، براء بن عازب (Ibn A'tham, 1990) و... (ج) افرادی که در زمان خلافت ایشان به جمع یاران حضرت پیوستند و اغلب به دلایل سیاسی در اطراف امام (ع) بودند (Hasan Begi & Mahdavi Fard, 1998; Montazer al-Qaim, 2005).

در مورد اذن حضور یاران دسته‌ی اول می‌توان گفت حضرت علی (ع) و به تبع، صحابه و یاران ایشان، در زمان خلفا منفعل نبودند و هر کاری که می‌توانستند برای پیشرفت اسلام انجام می‌دادند ولی این که اصحاب خاص حضرت در فتوحات خلفا شرکت کرده‌اند نشان موافقت ایشان با انجام این جنگ‌ها به این شیوه نبوده است. ممکن است حضرت برای مصالح امت اسلامی چون این اشخاص را صالح می‌دیدند اجازه می‌دادند تا اسلام، سنت پیامبر (ص) و عدالت به طور کامل از بین نرود و در حداقل موارد که کاری از شخصی بر می‌آمد آن‌ها انجام دهند و هم از این طریق اسلام ناب محمدی یعنی همان مذهب حقه تشیع را گسترش داده و هم حفظ عدالت کنند. همان‌طور که از آیات قرآن (یوسف: ۵۵) استفاده می‌شود که اگر ولایت از سوی حاکم غیر معصوم باشد و کسی توانایی عدالت‌گزاری را داشته باشد درخواست ولایت مباح است (Siyuri, 1993). طبق این برداشت فقهی درخواست ولایت از حاکم غیر معصوم چه برای امارت و چه برای فرماندهی نظامی معلول علتی است و آن علت همان عدالت‌گزاری است. اما این صحیح نیست که حضور یاران حضرت را به موافقت ایشان با فتوحات نسبت دهیم. بلکه مصالح عمومی جامعه‌ی مسلمانان و جامعه‌ی جهانی که مسلمانان با آن روبرو بودند ایجاب می‌کرد اسلام با چهره‌ی حقیقی خود یعنی رأفت، رحمت و عدالت به جهانیان تبیین شود نه با چهره‌ی خشونت، خون و شمشیر که هیچ سنخیتی با اسلام ناب محمدی نداشت. همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید، همانان که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهری که مردمش

ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما» (نساء: ۷۵) ممکن است بر اساس همین مصلحت بوده که امام اجازه‌ی حضور یاران را در فتوحات می‌دادند و این نوعی از تکلیف امام بوده است که بر اساس ولایت خود بعد از رسول‌الله (ص) نگذارند اسلام حقیقی نابود و خاموش شود. در مورد گروه دوم چون این عده در اواخر خلافت عثمان به زمره‌ی یاران امام (ع) پیوستند لکن اعمال قبل از پیوستن به امام (ع) متوجه امام نیست و از طرف دیگر تلقی دسته دوم از شخصیت حقوقی و معنوی امام (ع) با تلقی دسته اول و یا تلقی امروزه متفاوت بود چرا که شواهد تاریخی نشان می‌دهد این دسته در بسیاری از امور خود از امام (ع) اجازه نمی‌گرفتند و چه بسا در تصمیمات امام (ع) به ایشان اعتراض نیز می‌کردند (Dinawari, 1985; Ibn Athir, 1966)، تکلیف دسته‌ی سوم نیز مشخص است ایشان در زمان خلافت امام (ع) به سمت ایشان متمایل شدند و تا قبل از آن امورات خود را بدون توجه به فرامین امام (ع) انجام می‌دادند و در این دوره دیگر خبری از فتوحات زمان خلفا نبوده است که مسئولیتش متوجه امام (ع) باشد.

سکوت مبنی بر موافقت با فتوحات

فتوحات زمان خلفا و در کل همه‌ی مسائل زمان خلفا مباحث حکومتی بوده که نمی‌توان با سکوت اثبات کرد که حضرت موافق با آن‌ها بوده است؛ چون زمانی سکوت کردن و سخن نگفتن در مباحث حیاتی و مهم نشانه‌ی رضایت است که شرایط آن یعنی آزادی و در امان بودن از صدمات و عواقب مخالفت وجود داشته باشد. به عبارت دیگر شخص در بیان و افاده مقصود خود رها باشد و جایی برای تقیه باقی نماند. علل سکوت حضرت علی (ع) در زمان خلفا را باید با بررسی مقوله‌ی آزادی از چند جنبه مد نظر قرار داد تا اثبات شود که امام (ع) در زمان خود آزاد بوده یا نبوده و از جانب خلیفه و حکومت صاحب امان بوده که می‌توانسته در زمینه‌های مختلف اقدام نماید و سکوت ایشان مبنی بر موافقت باشد از جمله:

- ۱- ممانعت خروج از شهر؛ ۲- جلوگیری از اقدام علمی، فرهنگی و

دینی؛ ۳- غصب و توقیف سرمایه و دارایی؛ ۴- عدم آزادی در ابراز عقاید که ذیلاً به این موارد پرداخته می‌شود.

ممانعت خروج از شهر

یکی از اقدامات خلفا این بود که حضرت علی(ع) را در حبس شهری قرار بدهند تا مبادا حضرت اقدام به جمع‌آوری گروهی از مخالفان کرده و برای احقاق حقشان قیام کنند، ۲۵ سال علی(ع) در محاصره و حبس شهری بود و زمانی که قصد خروج از شهر را داشتند باید از خلفا اجازه‌ی خروج می‌گرفتند و این زندانی شدن مانع بزرگی برای حضرت به حساب می‌آمد، پس حضرت در این ۲۵ سال آزاد و مختار نبودند که هر جا خواسته بروند و هر حرفی ولو مخالفت با حکم و سخن خلفا بزنند (Tabari, 1983; Ya'qubi, 1996).

جلوگیری از اقدام علمی، فرهنگی، دینی

از اقدامات دیگری که مانع آزادی عمل امام شد، عدم پذیرش قرآن علی(ع) بود که ایشان قرآن را طبق آیات نازل و بر حسب شان نزول و مشخص بودن ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید و... آیات گردآوری کرده بودند و در این قرآن بسیاری از شأن نزول‌ها دلالت بر ولایت علی(ع) می‌کرد که خلیفه دوم مانع نشر این قرآن شد و اقدام فرهنگی و علمی امام را خاموش ساخت (Suyuti & Shafi'i, 1963).

غصب و توقیف سرمایه و دارایی

از مواردی که به عنوان عدم آزادی تام حضرت می‌توان نام برد، غصب فدک است که دارایی خانواده‌ی حضرت بود و سرمایه زیادی را برای حضرت به همراه داشت و می‌توانست با اموالی که از فدک کسب می‌کرد خلافت را به مجرای اصلیش برگرداند (Nishapuri, 1992; Sharafi, 1994).

عدم آزادی در ابراز عقاید

از جمله اقدامات شدیدی که برای منفعل کردن امام انجام دادند، تحریفات فراوانی بود که در دین اعمال شد که بسیاری از آن‌ها در زمان خلیفه دوم صورت پذیرفت. از این طریق راه را برای ابراز عقیده امام بستند و عملاً امام هر سخنی که می‌فرمودند ضد دین تلقی می‌شد

و این اختیار در ابراز عقاید را از امام می‌گرفت و امکان ضرر جانی برای امام وجود داشت. حضرت در یکی از خطبه‌های خود چندین مورد از بدعت‌های ایجاد شده توسط خلفا را ذکر می‌کنند و در ضمن خطبه می‌فرمایند: «زمانی که به ایشان گفتم نماز مستحبی را به جماعت نخوانید که بدعت است فریاد برآوردند ای وای بر ما که سنت خلیفه دوم نابود شد و نگفتند سنت رسول‌الله(ص) را تبدیل کردند و تا جایی که ترسیدم برمن شورش کنند» (Kulayni, 1990). در همین مورد حضرت صریحاً شرایط و جو آن زمان را ترسیم نموده و اعلام مخالفت با یک مورد مستحب یعنی نماز مستحبی به صورت جماعت را که موردی فرعی بوده را بیان کرده و می‌فرمایند که حتی ممکن بوده امام را بکشند. در این مورد امام مصونیت نداشته تا نظر خود را در مباحث مهم بیان کند، گرچه در کتب تاریخی در بعضی قصاصات نتیجه داوری حضرت علی(ع) در زمان خلافت خلیفه دوم را نشان می‌دهد (Amini, 1890) و یا در بعضی راهنمایی‌ها که خلفا از امام می‌گرفتند ایشان نظر می‌دادند و راهنمایی می‌کردند (Amini, 1890) و یا در حدیث امام باقر(ع) به مشورت اشاره شده آنجا که امام باقر(ع) فرمودند: «در بازگشت از جنگ نهروان، شخصی یهودی خدمت امام علی(ع) رسید. امام علی(ع) فرمودند: «خلیفه دوم عمر در کارها با من مشورت می‌کرد و مطابق نظر من کارها را سامان می‌داد هم‌چنین نظر مرا در مکاتبات و دشواری‌ها می‌خواست» (Shaykh Saduq). درباره‌ی این حدیث باید دانست که سند آن ضعیف است و از نظر دلالتی نیز دلالت ندارد (Khui, 1992) ولی در تمام این موارد نظر حضرت باعث به خطر افتادن جان ایشان نمی‌شده و اختلالی در نظام خلافت ایجاد نمی‌کرده و تنها از مبحث مشاورتی نظر شنیده می‌شد. تمام آنچه از آن با عنوان همکاری حضرت با خلفا یاد می‌شود به سه دسته تقسیم می‌گردد: ۱- مشورت در امور قضائی (Amini, 1890)؛ ۲- مشورت در امور دفاعی و جنگی (Amini, 1890)؛ ۳- مشورت در مسائل علمی و حل مشکلات اعتقادی (Amini, 1890). نقش امام در این موارد حداکثر به اندازه پاسخ به درخواست ارشاد و راهنمایی طرف مقابل

است که وظیفه هر مسلمانی است. حتی اگر طرف مشورت غیرمسلمان باشد، باز هم وظیفه دارد که با نهایت امانت‌داری وی را راهنمایی کند؛ چه رسد به این که اگر مسئله حفظ اساس اسلام و دین خدا در میان باشد. سید مرتضی (ره) در این باره می‌نویسد: ادعای مبنی بر کمک و همکاری علی (ع) با خلفا، مانند راهنمایی ابوبکر بر جنگیدن با اهل رده، صرف ادعا است و اگر مقصود ارشاد در احکام الهی باشد این امر بر عالم به مسائل دین واجب است و باید وظیفه درست را بیان کند، از این مطلب نمی‌توانید همکاری با آنان را استفاده کنید و اگر مقصود شما مشاوره با علی (ع) در دفاع از مردم مدینه و جان و ناموس مردم است این هم نیز واجب است چون علاوه بر دفاع از حریم مردم، از جان خودش و اهل‌بیتش نیز دفاع کرده است و این مسائل ربطی به تأیید خلافت و امامت آنان ندارد (Sharif al-Murtada, 1989). پس امام (ع) در بیان نظر تام خودش آزاد نبوده است. به عبارت دیگر امام آزادی در ابراز عقیده در مباحث حکومتی نداشته است از طرفی ممکن است شبهه ایجاد شود که فتوحات از «امور» مذکور در حدیث «یشاورنی فی موارد الامور» است در این صورت فتوحات با مشورت و تأیید امام (ع) بوده است که این مورد هم صحیح نیست چرا که اگر مشورت با خلیفه دوم مد نظر است که خلیفه دوم در ۱۳-۲۳ق خلافت داشتند که شروع فتوحات در زمان خلافت ایشان نبوده است و نهایتاً مشورت مذکور درباره‌ی تجهیز سپاه، چگونگی آرایش نظامی و... بوده که اصل فتوحات مورد مشورت نبوده است لذا مصب حدیث یعنی مشورت درباره‌ی آغاز به فتوحات و مشورت در رویدادهای پس از فتوحات لحاظ نشده است از طرفی اگر اطلاق روایت مذکور را بپذیریم باید خلیفه‌ی دوم در تمام موارد با امام (ع) مشورت می‌کرد و تأیید ایشان را می‌گرفت که مستنداً چنین چیزی رخ نداده است (Ansari, 1877; Hasan Begi & Mahdavi Fard, 1998).

امنیت جانی حضرت (ع) و اهل‌بیت (ع)

اگر امام اقدام به مخالفت علنی، نسبت به فتوحات که یک اصل حکومتی و نظامی است می‌کردند، جان ایشان و اهل‌بیتشان به خطر

می‌افتاد. کما اینکه در مسئله‌ی بیعت با خلیفه اول نیز به علت استنکاف حضرت از بیعت باعث شد تا جان ایشان به خطر بیافتد، چنانکه اقدام به ترور ایشان نیز کردند (Halali 'Amiri Kufi, 1996). به همین دلیل سکوت حضرت ناشی از تقیه بوده است. حضرت در زمان خلافت خودشان در ضمن خطبه‌ای علناً اعلام می‌کنند که مخالفت ایشان با یک امر غیر حکومتی و غیر نظامی بلکه فقط یک امر مستحب عبادی امکان شورش علیه ایشان را به همراه داشته و جان ایشان را به خطر می‌انداخته است (Kulayni, 1990). چون حضرت علی (ع) رقیب اصلی خلافت محسوب می‌شدند این اعلام خطری بود برای کسانی که چشم به جامه خلافت دوخته‌اند تا به هر طریقی که می‌شد، امام را از عرصه‌ی سیاسی و حکومتی دور کنند. زمانی که فعالیت‌های امام را دیدند و اینکه مشاهده کردند نمی‌توانند کاملاً این فعالیت‌ها را از بین ببرند پس برای از بین بردن کامل خطر احتمالی امام، تصمیم به ترور ایشان گرفتند (Halali 'Amiri Kufi, 1996; Tabarsi, 2002; Sam'ani al-Marwazi, 1962). آری امام در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که مخالفانش از هر کاری نسبت به ایشان فروگذار نکردند. پس آیا با این شرایطی که بیان شد سکوت حضرت می‌توانست نشانه‌ی موافقت باشد یا این سکوت به علت تقیه بود؟ همان‌گونه که خود ایشان می‌فرمایند: «بعد از وفات پیامبر (ص) و بی‌وفایی یاران به اطراف خود نگاه کردم یاری جز خانواده ندیدم پس راضی نشدم که آن‌ها کشته شوند، چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فروبستم و با گلولی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم و خشم خویش را فروخوردم و بر نوشیدن جام تلخ‌تر از گیاه حنظل شکیبایی نمودم» (نهج‌البلاغه: خ ۲۶). با این نظر حضرت دیگر جایی برای تردید نیست که سکوت ایشان در برابر وقایع نشان از رضایت نیست بلکه نشان از تقیه و دفع خطر است. فلسفه‌ی سکوت حضرت علی (ع) را در سه قسمت می‌توان ارائه نمود: ۱- کمی یاران و بی‌وفایی دوستان (نهج‌البلاغه: خ ۳ و ۲۶ و ۲۱۷)، ۲- یآوری جزء اهل‌بیت نداشتن (نهج‌البلاغه: خ ۲۶ و ۲۱۷)، ۳- راضی به کشتن اهل‌بیت (ع) نبودن (نهج‌البلاغه: خ ۲۶ و

(۲۱۷) که هر سه مورد، ایجاد ضرر برای حضرت(ع) چه برای خودش چه برای اهل بیت می نمود. این تقيه حضرت همان گونه که خودشان فرموده اند مربوط به جان اهل بیت (ع) بوده و گرنه شیر خدا، اسدالله الغالب امیرالمؤمنین(ع) اگر اقدام به خلاف مصلحت مسلمانان می نمودند و شمشیر می کشیدند، موفق شده و حق خودشان را باز پس می گرفتند. اما تقيه از باب دیگری بوده است که همان حفظ جان اهل بیت(ع) است. در مواردی نیز تقيه کردن حضرت و حسنین(ع) نیز مشاهده شده از جمله در اقتدا به خلفا در نماز جماعت که از باب تقيه بوده است. بیعت حضرت با ابوبکر به صورتی که حضرت را اسیر کرده و به مسجد آورده بودند در حالی انجام شد که ایشان عمیقاً ناراضی بوده و کراهت داشتند و تنها از باب تقيه بیعت کردند، چرا که اگر بیعت نمی کردند خالد بن ولید با شمشیری آماده بود تا حضرت را که اسیر بودند از میان بردارند (Mohammadi Reyshahri, 2007) و یا در مورد بیعت با عثمان نیز با کراهت و به صورت تقيه کردن حضرت صورت پذیرفت چرا که اگر کسی بعد از شورا بیعت نمی کرد طبق مفاد تشکیل شورا آن شخص کشته می شد (Tabari, 1983). در مواردی هم چون غصب فدک توسط خلفا حضرت تقيه کردند (Nishapuri, 1992). پس سابقه تقيه کردن ایشان در زمان خلفا وجود داشته است و می توان به آن ها نیز به عنوان پیشینه تقيه امام علی (ع) در زمان خلفا اشاره و استناد نمود.

ادله مخالفت حضرت با فتوحات و تمام اقدامات خلفا

مخالفت حضرت را ابتدا در بحث فتوحات از نظر فقهی بررسی نموده و سپس مخالفت ایشان را با تمام اقدامات خلفا مورد بررسی قرار می دهیم.

مخالفت حضرت با فتوحات از نظر فقهی

گسترش اسلام و پایداری در مقابل کفر و شرک آن زمان به نحو ضمنی مورد تأیید آن حضرت(ع) بوده است. در پاره ای از جنگ ها، مانند جنگ با ایران، روم و فتح بیت المقدس، امیرالمؤمنین(ع) مورد مشورت قرار گرفت، ولی خود حضرت در جنگ حضور نداشتند. حضرت در چنین مواردی نه تنها بر اساس مصلحت اسلام و مسلمین

که بر اساس مصلحت و منافع همه جامعه بشریت مخصوصاً مستضعفین و مظلومین نظر خود را اعلام می فرمودند. در جنگ با ایران حضرت علی(ع) به عنوان امام معصوم که ولی، دلسوز و خیرخواه همه مردم جهان (حتی غیرمسلمانان و کافران) است، با ابراز نظر مشورتی خود کاری را انجام داد که وظیفه امام بوده ولیکن عدم تحقق این نظرات به علت در دست نداشتن قدرت بوده و حملات خلیفه اول و خلیفه دوم و لشکریانشان با دستورات او و نادیده گرفتن هدایت ها و راهنمایی های حضرت امیر(ع) بوده است. البته باید توجه داشت که اگر پیامبر(ص) زنده بود یا حضرت علی(ع) پس از پیامبر(ص) به خلافت می رسید، یقیناً فتوحات به آن صورتی که اتفاق افتاد، انجام نمی گرفت یعنی فتوحات انجام شده در زمان خلفا به طور مطلق مورد تأیید حضرت علی(ع) نبوده است. به این معنا که حضرت با اصل گسترش اسلام و جهانی شدن دین اسلام مخالف نبودند ولو به وسیله ی حمله به کشورهای دیگر و انجام فتوحات ولی التزام اجرای فتوحات توسط خود حضرت از باب جواز معصوم بر جهاد ابتدائی بوده و ایشان فتوحات صورت گرفته توسط خلفا را قبول نداشتند. این بحث نیاز به بررسی دلیل فقهی موضوع دارد تا نظر مبارک حضرت تبیین شود. از منظر فقهی جهاد دو نوع است: ۱- جهاد ابتدایی، ۲- جهاد دفاعی. مورد بحث ما موضوع جهاد ابتدایی است. در تعریف جهاد ابتدایی گفته شده: جهاد ابتدایی به معنای جنگ با مشرکان و کفار برای دعوت آنان به اسلام و توحید و برقراری عدالت است. در این نوع از جهاد، که مسلمانان آغازگر نبردند، هدف، از بین بردن سیطره کفر و فراهم آوردن امکان گسترش دین الهی است. نتیجه ی آن: ۱- ایمان آوردن کفار و مشرکین ۲- قرار در قاعده ی اهل ذمه ۳- مرگ مشرکین و کافرین در صورت عناد و اسارت و غنیمت از ایشان است. در این مورد نظر فقهای امامیه و اهل تسنن را بررسی می کنیم:

الف) فقهای امامیه: بیشتر فقیهان امامی، و جوب جهاد ابتدایی و حتی مشروعیت آن را منوط به موافقت و اجازه امام معصوم یا نایب او می دانند (Tusi, 1969).

ب) فقهای اهل سنت: جهاد ابتدایی را در صورت وجود مصلحت اسلام و مسلمانان در آن – که حاکم، چه عادل چه فاسق، آن را تشخیص می‌دهد – واجب دانسته‌اند (Jassas, 1994).

مشخص است که جهاد ابتدایی در اسلام و مذهب تشیع منوط به موافقت و اجازه‌ی صریح امام معصوم در عصر حضور دارد و در این مورد چون حضرت موافقت خودشان را صریحاً اعلام نکرده‌اند، جهاد از نظر حکم فقهی و شرعی حرام است و امام با این نوع فتوحات مخالف بوده است؛ چراکه نظر ایشان صریحاً برای جهاد به عنوان یک حکم حکومتی و یک حکم نظامی اعلام نشده است. هم‌چنانکه خود ایشان می‌فرمایند: «مسلمانان نباید در رکاب کسی که به حکم خدا ایمان ندارد و فرمان خدای (عزوجل) را درباره غنائم جنگی اجرا نمی‌کند، به جهاد بروند که اگر (بروند و) کشته شوند، دشمن ما را در حبس حقوق ما و ریختن خون‌های ما یاری نموده و مرگشان، همچون مرگ دوران جاهلیت است» (Majlisi, 1983; Shaykh Saduq, 1998a, 1998b, 2001). همان‌گونه که خداوند فرموده: «کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است» (نساء: ۷۶).

مخالفت حضرت با تمام اقدامات خلفا

دلایل مخالفت حضرت با تمام اقدامات خلفا ناشی از دو جهت است:
۱- مخالفت با خود خلفا؛ ۲- مخالفت با اقدامات خلفا.

مخالفت با خود خلفا

۱) طبق نقل تاریخی؛ عده‌ای در اواخر عمر پیامبر (ص) پیمان صحیفه بستند که خلافت را از علی (ع) سلب کنند، کسانی که پیامبر آنان را اهل صحیفه‌ی ملعونه دانست و ایشان را لعنت کرد و در آخرین خطبه‌ی خود بر منبر فرمودند: اصحاب صحیفه، امامان هدایت‌کننده به آتش‌اند (Hakim Nishapuri; Halali 'Amiri Kufi, 1996; Majlisi, 1983).

۲) کسانی بودند که خلافت را غصب کرده و به حق ولایت و خلافت حضرت تعرض کردند و آن را از مسیر اصلی منحرف نمودند و پیمان پیامبر (ص) در غدیر را شکستند (نهج البلاغه: خ ۳).

۳) دختر پیامبر و همسر علی (ع) را به شهادت رساندند و باعث شدند فرزند امام یعنی محسن که در شکم بانو فاطمه (س) بودند به قتل برسد و سقط‌جنین شود (Ibn Qutaybah, 1968; Ya'qubi, 1996).

۵) خانه‌ی حضرت را آتش زدند. در این باره امام صادق (ع) می‌فرماید: «به خدا سوگند علی بیعت نکرد تا آن که دید، دود داخل خانه‌اش شد» (Mohammadi Reyshahri, 2007; Tabari, 1983).

۶) اقدام به ترور حضرت علی (ع) کردند (Halali 'Amiri Kufi, 1996; Sam'ani al-Marwazi, 1962; Tabarsi, 2002).

۷) نزدیک به ۲۵ سال علی (ع) را در شهر محصور کردند به گونه‌ای که حق خروج از شهر را نداشتند و اگر می‌خواستند از شهر خارج شوند باید از خلیفه اجازه خروج می‌گرفتند (Tabari, 1983; Ya'qubi, 1996).

۸) دین اسلام را تحریف کردند که حضرت در یکی از خطبه‌های خود بیش از بیست مورد تحریف اساسی در اسلام را نام برده و اولین اقدامات دوره‌ی خلافت خود را زدودن این تحریف‌ها از دین مبین اسلام می‌شمارند (Kulayni, 1990).

مخالفت با اقدامات خلفا

۱) ۶ ماه بیعت نکردن حضرت با خلیفه‌ی اول (Bukhari, 1981; Tabari, 1983).

۲) اقدام به کمک گرفتن از انصار برای یارگیری پس از سقیفه بنی ساعده زمانی که حضرت در طی سه مرحله با همسر و فرزندان گرامیشان به خانه‌ی انصار می‌رفتند و ولایت خود را یادآور می‌شدند. در هر مرتبه انصار قول یاری می‌دادند ولی غیر از سه نفر کسی دعوت حضرت را برای بازپس‌گیری حق خودش اجابت نمی‌کرد (Askari, 1996).

۳) بیعت با اجبار از حضرت علی (ع) طی چندین حمله‌ی خلیفه دوم به خانه‌ی حضرت بعد از شهادت فاطمه‌ی زهرا (س) به اسارت گرفتن ایشان و تهدید به قتل از جانب خلیفه اول و دوم (Ibn Qutaybah, 1968; Mas'udi, 2005).

۴) در برخورد با خلیفه دوم در منزل خودشان زمانی که خلیفه دوم با لگزدن به در خانه باعث شد تا صدمه‌ی اصلی به فاطمه‌ی زهرا (س) وارد شود و بچه ایشان سقط شود سخنانی را به خلیفه دوم گفتند درحالی که او را به زمین زده و بر سینه‌ی او نشسته بودند فرمودند: ای پسر خطاب اگر پیمان من با پیامبر نبود هر آینه می‌دید که تو نمی‌توانی به خانه‌ی من داخل شوی (Halali 'Amiri Kufi, 1996). این پیمان با پیامبر چه بوده که باعث سکوت ۲۵ ساله‌ی علی (ع) شد. پیمانی که پیامبر (ص) فرمودند: ای علی اگر به تعداد انگشتان دست یاور یافتی اقدام کن و با ایشان وارد در جنگ شو و گرنه خون خود را هدر مده (Halali 'Amiri Kufi, 1996).

۵) پس از خلیفه دوم از پذیرش شرط سوم برای خلافت که همان عمل به شیوه‌ی خلفای قبل بود استکفاف جستند و عبدالرحمن ابن عوف، عثمان بن عفان (خلیفه سوم) را که این شرایط را پذیرفته بود به‌عنوان خلیفه معرفی کرد (Ya'qubi, 1996).

۶) در سیره‌ی جنگی پیامبر (ص) چنین برخورد و جرائمی که در فتوحات صورت گرفت قابل مشاهده نیست (Ibn Athir, 1889; Tabari, 1983)، به تبع آن سیره‌ی جنگی اولین و بزرگ‌ترین شاگرد مکتب محمدی و همین‌طور وصی و جانشین ایشان چنین چیزی وجود نداشت. در جنگ‌های سه‌گانه حضرت امیر (ع) هیچ‌گونه خوی چنین حمله‌هایی وجود نداشت. علاوه بر آن ایشان با رأفت اسلامی همچون رأفت نبوی و با رعایت حدودالله اقدام به این جنگ‌ها نمودند. در رویارویی با اصحاب جمل، عایشه همسر پیامبر (ص) را که مهره‌ی اصلی جنگ بود معجزات نکردند. بلکه ایشان را با سربازانی تحت حفاظت به مدینه رساندند و در ابتدای کارزار از در مصالحه وارد می‌شدند و چون اصرار ایشان بر طغیان را می‌دیدند، سریعاً به ایشان حمله نمی‌کردند تا زمانی که ایشان جنگ را شروع

کرده و بصره را گرفتند و یا در جنگ صفین نیز چنین بود و یا در جنگ نهروان سهم بیت‌المال اهل بیت خوارج را قطع نکردند بلکه برای فرزندان کشته‌شدگان جنگ نهروان سهمی از بیت‌المال قائل شدند و از در رأفت وارد شدند (Baladhuri, 1988, 1996; Tabari, 1983). در زمان ایشان نیز به ایران حملاتی صورت گرفت. زمانی که قزوین و خراسان سر عصبان گرفتند و یا اهواز که خربت بن راشد علم طغیان برافراشت ولی هیچ‌کدام از بلایایی که لشکریان خلیفه دوم بر سر ایرانیان آوردند ایشان نیاوردند و این چند شهر را دوباره فتح کردند ولی خبری از این‌گونه جرائم نبود (Thaqafi, 1975).

۷) منحرف بودن خلفا از معیار حق و مخالفت با تمام اقدامات ایشان نوبت اولی سپری شد و خلافت را پس از خود به پسر خطاب واگذار. شگفتا اولی با اینکه در زمان حیاتش می‌خواست، حکومت را واگذار کند ولی برای بعد از خود عقد خلافت را به دیگری بست. این دو (ابوبکر و عمر) چه سخت هر کدام به یکی از دو پستان حکومت چسبیده‌اند و حکومت را به فضایی خشن کشانیدند. حکومت بعد از ابوبکر به کسی رسید که کلامش درشت و تند و همراهی با او دشوار، لغزش‌های فراوان و معذرت خواهیش زیاد بود. بودن با حکومت او کسی را می‌ماند که بر شتر چموش سوار است که اگر مهارش را بکشی بینی‌اش زخم شود و اگر رهایش کنی خود و راکب را به هلاکت اندازد. به خدا قسم امت در زمان او دچار اشتباه و ناآرامی و تلون مزاج و انحراف از راه خدا شدند. آن مدت طولانی را هم صبر کردم و بار سنگین هر بلایی را به دوش کشیدم تا زمان او هم سپری شد (نهج‌البلاغه: خ ۳). طبق فرمایش امام (ع) در این خطبه ایشان عمیقاً مخالفت خود را با خلافت خلفا اعلام می‌دارند و بیان می‌نمایند که همراهی و بودن در حکومت خلفا به علت اینکه خلافت حق ایشان نیست نوعی انحراف از حق را برای ایشان و امت اسلامی را به همراه داشته است.

۸) انتقادات شدید به برخی از اقدامات انجام‌شده بعد از پیامبر (ص)

«وقتی که خداوند متعال پیامبر(ص) را از دنیا برد، گروهی به دوران جاهلیت بازگشتند. راه‌های باطل، آن‌ها را هلاک کرد و بر آراء نادرست تکیه کردند و به بیگانگان پیوستند و از سبب و وسیله‌ای (اهل بیت پیامبر) که مأمور به مودت و دوستی با آن بودند جدا شدند. ساختمان دین را از اساسش و بنیادش انتقال دادند و آن را در غیر جای خود بنا کردند. آنان معادن هر خطایی هستند و هرکسی در وادی گمراهی قدم گذاشت از درهای آن‌ها وارد شد. غوطه‌ور در دریای حیرت و غرق در جهالت و گمراهی بودند. روش فرعونیان را پیش گرفتند و از آخرت دل بردند و به دنیا دل بستند و پیوند خود را با دین بریده از آن جدا شدند» (نهج البلاغه: ۱۵۰) امام(ع) در اینجا نتیجه‌ی دوری از حق و نسپردن حق خلافت خودشان توسط خلفا و مسلمانان به ایشان را غوطه‌وری در دریای حیرت و غرق در جهالت و گمراهی دانسته و انتقادات شدیدی به مسئله‌ی خلافت خلفا و نادیده گرفتن حق خودشان نموده‌اند.

مشاهده می‌کنیم که حضرت در تمامی موارد مخالفت اصلی خود را با حکومت خلفا اعلام می‌داشتند و در ضمن حکومت از اقدامات خلفا نیز راضی نبودند.

۹) در موردی امام(ع) عدم رضایت خود از فتوحات را ابراز داشته‌اند. مسعودی در این باره می‌نویسد: «چون عمر درباره جنگ با ایرانیان از عثمان نظرخواهی کرد، عثمان در جواب گفت: سپاه اعزام کن و هر کدام را با سپاه بعدی تقویت نما و مردی را بفرست که در کار جنگ تجربه و بصیرت کافی داشته باشد. عمر گفت: آن کیست؟ عثمان گفت: علی بن ابی طالب. عمر گفت: پس او را بین و با او گفتگو کن. بنگر آیا به این کار تمایل دارد یا نه؟! عثمان با علی(ع) در این باره مذاکره کرد، اما علی(ع) این را خوش نداشت و رد کرد(مسعودی، بی تا: ۳۱۱/۲).

۱۰) بر اساس اعتقادات شیعه سخنان امامان عین هم هستند یعنی سخن امام اول تا امام دوازدهم سخن هم محسوب می‌شود و می‌توان استناد کرد که سخن جعفر بن محمد(ع) همان سخن علی بن ابی طالب(ع) است. حارث بن مغیره می‌گوید: من شنیدم که عبدالملک ابن اعین

از امام صادق(ع) سوال کرد آیا همه در موضوع ولایت علی(ع) هلاک شدند؟ امام(ع) فرمودند: به خدا سوگند چنین است. گفتیم: هر که در مغرب و مشرق بود؟ فرمود: به درستی که آن شهرها به روش گمراهی گشوده شد، به خدا سوگند همه هلاک شدند جز سه تن (Tusi, 1988). لازم به ذکر است سند مذکور از نظر سندی معتبر و از نظر دلالتی، دلالتش تمام است (Hasan Begi & Mahdavi, 1998). با استناد به این حدیث می‌توان به این نتیجه رسید که فتوحات زمان خلفا به هیچ عنوان مورد تایید امام علی(ع) نبوده است.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به نتایج ذیل دست یافته است؛

۱- حضرت علی(ع) با خلفا کاملاً مخالف بودند و هر عملی که در زمان خلفا اتفاق می‌افتاد مورد تأیید حضرت نبود و ایشان در هر زمانی که می‌توانستند این مخالفت را علنی اعلام می‌نمودند.

۲- حضرت علی(ع) با اصل جهاد ابتدایی و گسترش اسلام حول کلمه‌ی «لا اله الا الله الا الله محمد رسول الله» موافق بودند ولی همان‌طور که اصل حاکمیت خلفا را قبول نداشتند اقدامات انجام‌شده توسط ایشان را مردود می‌دانستند و چون حضرت در آن برهه‌ی زمانی در حال تقیه بودند نمی‌توانستند نظر صریح خود را بیان نمایند و تا آنجایی که می‌توانستند با ارشادات خود مفسده را به حداقل رساندند ولی اینکه نظرات ایشان محقق نشد به دلیل عدم پذیرش توسط خلفا و سردمداران حکومت و خلافت بود. به همین دلیل نظر خود را مستقیم نمی‌توانستند ارائه دهند و در نهایت که فتوحات رخ داد و در زمان خلافتشان در عمل انجام‌شده قرار گرفتند چاره‌ای جز مدیریت بحران و اداره‌ی سرزمین‌های فتح‌شده نداشتند تا به این وسیله مفسده را کاهش دهند و اسلام حقیقی را در جامعه پیاده نمایند.

۳- امام علی(ع) و امامین شریفین حسن و حسین(ع) در هیچ کدام از فتوحات و جنگ‌های خلفا حضور نداشتند.

۴- از آسیب‌های عملکرد خلفای سه گانه در فتوحات اولیه می‌توان به گسترش خشونت، ایجاد نفرت و کینه میان عرب و عجم، غارت

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The expansion of Islam during the early conquests under the leadership of the first three caliphs is one of the most contested episodes in Islamic history, both in terms of legitimacy and methodology. The present study investigates the performance of the three caliphs during these conquests and contrasts it with the explicit and implicit position of Imam 'Alī (AS), who is regarded as the rightful successor of the Prophet Muḥammad (PBUH). Conquests in the technical sense refer to the opening of non-Islamic territories with the declared purpose of spreading Islam beyond the Arabian Peninsula, a process that began in 634 CE and intensified under the leadership of Abū Bakr, 'Umar, and 'Uthmān. Yet, the very spirit of Islam, as outlined in the Qur'ān and emphasized by Imam 'Alī (AS), is based on justice, equality, compassion, and human dignity—not killing, looting, and domination. This article traces how the divergence between authentic Islam and the policies of the caliphs led to distortions of Islamic values in practice, a point underscored by numerous historical accounts that question whether key figures such as al-Ḥasan and al-Ḥusayn ever participated in the conquests attributed to them (Hasan Begi & Mahdavi Fard, 1998; Ranjbar, 2003; Tabari, 1983; Thaqafi, 1975; Zamani, 2001). Through a descriptive-analytical method, the study highlights how later historical insertions, particularly by Umayyad and 'Abbāsīd narrators, attempted to legitimize violent expansion by associating it with the Prophet's household, despite a lack of credible evidence.

The research further explores the controversial narratives surrounding the marriage of Imam al-Ḥusayn (AS) with Shahrbanū, daughter of the Sassanian king Yazdegerd III, which some sources interpreted as evidence of his presence in early

اموال و از بین بردن آثار باستانی و ارزشمند تاریخی، گسترش برده-داری و نظام ارباب رعیتی، ایجاد رعب و وحشت میان مردم دنیا، بد نشان دادن چهره‌ی اسلام، گسترش ظل و بی‌عدالتی، ایجاد نارضایتی میان مردم و غیره اشاره نمود.

conquests. Various accounts in the works of Shaykh Ṣadūq, Kulaynī, al-Maḥallatī, and others provide conflicting descriptions, some attributing the transfer of Shahrbanū to the period of the third caliph, while others claim her arrival in Medina occurred under 'Umar (Kulayni, 1990; Mahallati, 1990; Shaykh Saduq, 1998b, 2001). Critics such as Motahhari and Shariati dismissed these accounts as historically untenable due to weak transmitters such as 'Amr ibn Shammār (Motahhari, 2001; Shariati, 1998), while Shahīdī suggested that the widespread acceptance of the Shahrbanū narrative is an example of a popular legend devoid of sound origin (Shahidi, 1986). Classical Shi'i historians such as al-Munqarī and Ya'qūbī, however, recorded the marriage in their early works, suggesting that its symbolic significance later overshadowed its historical authenticity (Munqari, 1991; Ya'qubi, 1996). This multiplicity of narratives reinforces the methodological challenge of separating fabricated reports aimed at sanctifying the conquests from authentic traditions reflecting the stance of Imam 'Alī and his household, who consistently upheld principles of justice and non-aggression.

To contextualize Imam 'Alī's (AS) position, the article categorizes the motives of the early conquests into four domains: ideological, economic, political, and military. On the ideological front, the rhetoric of jihād and the dissemination of tawḥīd were emphasized, with sources noting that letters from Abū Bakr and 'Umar framed the campaigns as calls to Islam (Baladhuri, 1996; Katouzian, 2009; Tabari, 1983). Economically, the harsh conditions of Arabia and the desire for spoils played a central role, with both contemporary Arab historians and Western scholars underscoring the primacy of

plunder over piety (Dinawari, 1985; Duiker & Spielvogel, 2016; Frye, 2000; Hitti, 1937; Hourani & Ruthven, 2010). Politically, the caliphs sought to redirect internal dissent by channeling unrest into external warfare, as suggested by al-Wāqidī (Waqidi, 1990, 2011). Militarily, scholars like Noble argued that pre-Islamic Arab traditions of raiding (ghazw) required new outlets once intra-Muslim violence was curtailed (Noble, 2008). These motives, however, sharply contrasted with the prophetic and 'Alid model of warfare, which emphasized defensive struggle and the preservation of human dignity. Imam 'Alī (AS), while agreeing in principle with offensive jihād when led by a legitimate authority, consistently rejected the unilateral and self-serving campaigns of the caliphs, a stance aligned with Shi'i jurisprudence which restricts offensive jihād to the explicit sanction of a living infallible Imam (Tusi, 1969). Sunni jurists, conversely, argued that expediency and the ruler's discretion sufficed to declare such wars (Jassas, 1994), illustrating a foundational divergence in legal and theological frameworks. The study also investigates Imam 'Alī's apparent silence and limited involvement during the caliphates, a silence often misinterpreted as tacit approval. Historical evidence shows that his silence was born out of taqiyya (precautionary dissimulation) rather than consent. Imam 'Alī (AS) and his family were under severe restrictions, including city confinement, confiscation of property such as Fadak, suppression of his recension of the Qur'ān, and threats of assassination (Halali 'Amiri Kufi, 1996; Kulayni, 1990; Nishapuri, 1992; Sam'ani al-Marwazi, 1962; Suyuti & Shafi'i, 1963; Tabari, 1983; Ya'qubi, 1996). His role was confined to advisory consultation in select judicial, military, or theological matters, but never in ways that implied recognition of caliphal legitimacy (Amini, 1890; Sharif al-Murtada, 1989). Thus, interpreting his silence as agreement disregards the existential threats he and his household faced. Indeed, his later sermons in *Nahj al-Balāgha* and other reports reveal his deep opposition to the caliphs' rule and

their policies, indicating that his silence was strategic rather than ideological.

Opposition to the caliphs extended beyond the sphere of conquests to their very claim to authority. Historical reports describe episodes of coercion, forced allegiance, violence against Fāṭima al-Zahrā' (AS), and the attempted assassination of Imam 'Alī (AS) (Ibn Qutaybah, 1968; Mas'udi, 2005; Mohammadi Reyshahri, 2007; Tabarsi, 2002). His six-month refusal to pledge allegiance to Abū Bakr, his rejection of the third caliph's conditions, and his persistent criticisms of bid'a (innovations) instituted by the caliphs all underscore his resistance (Askari, 1996; Bukhari, 1981). Moreover, traditions preserved in Shi'i sources explicitly condemn the legitimacy of conquests conducted without the Imam's sanction, such as those citing Imām al-Ṣādiq (AS), who declared that lands conquered under such circumstances were opened upon falsehood and that their people were doomed except for a handful (Hasan Begi & Mahdavi Fard, 1998; Tusi, 1988). These sources strengthen the argument that Imam 'Alī (AS) neither endorsed nor participated in the policies of expansion that the caliphs pursued, even if some of his companions or relatives were compelled to engage for pragmatic reasons of preserving Islam's minimal presence of justice in conquered lands (Montazer al-Qaim, 2005; Siyuri, 1993).

In conclusion, the findings of this research demonstrate that Imam 'Alī (AS) fundamentally opposed the policies and actions of the three caliphs, particularly their approach to conquest. While accepting the principle of jihād as a means of spreading Islam and eliminating oppression, he rejected the legitimacy of the caliphs and did not recognize their wars as valid jihād. The claims of his or his sons' participation in these campaigns are historically weak, often based on fabricated or contradictory reports. His silence was an act of survival, rooted in taqiyya, rather than a sign of approval. Ultimately, when he assumed the caliphate, he inherited a landscape shaped by conquests he had never endorsed, and he was

forced to manage them pragmatically to reduce harm while striving to reintroduce the authentic Islam of compassion, justice, and equality. The study thus concludes that the pathology of the early conquests lies not in the principle of expansion but in the illegitimacy of those who led them, and the authentic stance of Imam 'Alī (AS) serves as a corrective lens through which the true Islamic perspective on conquest can be understood.

References

- Allamah Hilli, H. i. Y. (2002). *Khulāṣat al-Aqwal fī Ma'rifat al-Rijal*. Astan-e Quds Razavi Bunyad Pazhuhesh-ha-ye Islami.
- Amini, A. a.-H. (1890). *Alī va al-Khulafā'*. Mu'assasah Mirath al-Nubuwwah.
- Ansari, M. (1877). *Al-Makāsib*. Matbu'at-e Dini.
- Askari, M. (1996). *Ma'ālim al-Madrasatayn*. Bunyad-e Ba'that.
- Baladhuri, A. i. Y. (1988). *Futūḥ al-Buldān*. Nuqrah.
- Baladhuri, A. i. Y. (1996). *Ansāb al-Ashrāf*. Dar al-Fikr.
- Bukhari, M. i. I. i. (1981). *Ṣaḥīḥ Bukhārī*. Dar al-Fikr.
- Dhahabi, M. i. A. i. U. (1955). *Tadhkirat al-Huffāz*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Dinawari, A. H. A. i. D. (1985). *Akhbār al-Ṭiwāl*. Ney.
- Duiker, W. J., & Spielvogel, J. J. (2016). *The Essential World History*. Wadsworth Publishing.
- Frye, R. N. (2000). *The Golden Age of Persia*. Cambridge University Press.
- Hakim Nishapuri, M. i. A. *Al-Mustadrak 'alā al-Ṣaḥīḥayn*.
- Halali 'Amiri Kufi, A. S. S. i. Q. (1996). *Asrar Āl Muhammad (AS)*. Nashr al-Hadi.
- Hasan Begi, A., & Mahdavi Fard, A. A. (1998). "A Review of the Viewpoint of Ahl al-Bayt (AS) on the Early Islamic Conquests with a Historical-Hadith Approach". *Scientific-Research Quarterly of Historical War Studies*, 2(2), 4.
- Hitti, P. K. (1937). *History of the Arabs*. Palgrave Macmillan.
- Hourani, A., & Ruthven, M. (2010). *A History of the Arab Peoples*. Harvard University Press.
- Ibn A'tham, M. i. A. (1990). *Al-Futuh*. Dar al-Adhwa'.
- Ibn Abi al-Hadid, A. a.-H. i. H. A. (1817). *Sharh Nahj al-Balagha*. Mudabbir.
- Ibn Athir, A. H. A. i. A.-K. M. (1868). *Usd al-Ghabah*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Ibn Athir, A. H. A. i. A.-K. M. (1889). *Tarikh-e Kamel-e Bozorg-e Islam va Iran*. Elm.
- Ibn Athir, A. H. A. i. A.-K. M. (1966). *Al-Kamil fī al-Tarikh*. Dar Sader lil-Tiba'ah wa al-Nashr.
- Ibn Qutaybah, A. i. M. (1968). *Al-Imāmah wa al-Siyāsah*. Museum and Center for Documents of the Islamic Consultative Assembly.
- Jassas, A. i. A. (1994). *Aḥkām al-Qur'an*. Printed by Abd al-Salam Muhammad Ali Shahin.
- Katouzian, H. (2009). *The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran*. Yale University Press.
- Khatib al-Baghdadi, A. i. A. A. B. (1996). *Tarikh Baghdad*. Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.
- Khui, S. A.-Q. (1992). *Misbah al-Fiqahah*. Vijdani.
- Kulayni, M. i. Y. q. (1990). *Uṣūl al-Kāfī*. Ketab-forushi-ye Elmieh Islamiyeh (Akhundi).
- Mahallati, Z. (1990). *Riyahin al-Shari'ah dar Tarjomeh-ye Banovan-e Daneshmand-e Shi'ah*. Dar al-Kutub al-Islamiyah.
- Majlisi, M. B. i. M. T. (1983). *Bihār al-Anwār al-Jāmi'ah li Durar Akhbār al-A'imma al-Aṭhār (AS)*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi.
- Mas'udi, A. i. H. (2005). *Ithbāt al-Waṣiyyah*. Ansarian.
- Mohammadi Reyshahri, M. (2007). *Danishnameh-ye Amir al-Mu'minin bar Payeh-ye Qur'an, Hadith va Tarikh*. Sazman-e Chap va Nashr Dar al-Hadith.
- Montazer al-Qaim, A. (2005). *Tarikh-e Imamat*. Daftar-e Nashr-e Ma'arif.
- Motahhari, M. (2001). *Khadamat-e Mutqabel-e Islam va Iran*. Sadra.
- Munqari, N. i. M. (1991). *Waq'at Ṣiffīn*. Sazman-e Intisharat va Amuzesh Inqilab Islami.
- Nishapuri, M. i. a.-H. (1992). *Ṣaḥīḥ Muslim*. Dar al-Hadith.
- Noble, T. F. X. (2008). *Western civilization: beyond boundaries*. Houghton Mifflin Co.
- Ranjbar, M. (2003). "Imam Ali's (AS) Stances Against the Conquests of the Caliphs' Era". *Tarikh dar Ayineh-ye Pazhuhesh*(2).
- Sam'ani al-Marwazi, A. a.-K. i. M. i. M. a.-T. (1962). *Al-Ansāb*. Majlis Da'irat al-Ma'arif al-Uthmaniyyah.
- Shahidi, S. J. f. (1986). *Zendegani-ye Ali ibn al-Husayn*. Markaz-e Nashr-e Farhang-e Islami.
- Sharafi, A. a.-M. (1994). *Islam Mian-e Haqiqat va Tajalli-ye Tarikhi*. Nashr-e Kavir.
- Shariati, A. (1998). *Tashayyu'-e Alavi va Tashayyu'-e Safavi*. Chapakhsh.
- Sharif al-Murtada, A. i. a.-H. (1989). *Al-Shāfi fī al-Imāmah*. Mu'assasah Isma'iliyan.
- Shaykh Saduq, M. i. A. (1998a). *Al-Khisāl*. Ketabchi.

- Shaykh Saduq, M. i. A. (1998b). *'Uyūn Akhbār al-Riḍā*. Publisher Mirza Muhammad Reza Mohtadi.
- Shaykh Saduq, M. i. A. (2001). *'Tlal al-Sharā'ī*. Mu'minin.
- Shaykh Saduq, M. i. A. A.-K. Mu'assasah Nashr-e Islami.
- Siyuri, M. i. A. (1993). *Kanz al-'Irfan fī Fiqh al-Qur'an*. Andisheh-ha-ye Huquqi.
- Suyuti, A. a.-R. i. A. B., & Shafī'i, A. i. A. i. H. A.-F. (1963). *Tarikh al-Khulafā' Fath al-Bari*. Al-Hawra' Dar al-Ma'rifah.
- Tabari, M. i. J. (1983). *Tarikh al-Ṭabarī: Tarikh al-Umam wa al-Mulūk*. Asatir.
- Tabarsi, A. M. A. i. A. (2002). *Al-Ihtijāj*. Dar al-Kutub al-Islamiyah.
- Thaqafi, I. i. M. (1975). *Al-Gharāt*. Silsilah Intisharat Anjoman Athar Milli.
- Tusi, M. i. H. (1969). *Ikhtiyār Ma'rifat al-Rijāl*. Ferdowsi University.
- Tusi, M. i. H. (1988). *Al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmiyyah*. Printed by Muhammad Taqi Kashfi.
- Waqidi, M. i. U. (1990). *Al-Maghāzī*. Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Waqidi, M. i. U. (2011). *Futūḥ al-Shām*. Mu'assasah Hamadeh lil-Dirasat al-Jami'iyah wa al-Nashr wa al-Tawzī', Dar al-Yazuri.
- Ya'qubi, A. (1996). *Tarikh al-Ya'qubi*. Dar al-Iraq.
- Zamani, A. (2001). *Haqa'eq-e Penhan*. Daftar Tablighat Islami Hawzeh Ilmiyeh.